

آینده‌ی ما ایرانیان و جهان غرب

□ در ارتباط ایران با جهان، اول باید چند واقعیت را پذیرفت و بعد راه کارها را که شاید هیچ کدام ایده‌آل نباشند بررسی کرد.

واقعیت یکم. اول از همه باید دانست که ایران اگر در چشم من و شما خاستگاه کوروش، زرتشت، ابن‌سینا، فردوسی، سعدی، حافظ و مولوی و تنها کشور بزرگ شیعه‌نشین و پارسی‌زبان جهان است از نظر دنیای غرب، بیش از هر چیز، یک کشور نفت‌خیز است. هم کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی جهان به منابع نفت و گاز ما نیاز دارند و هیچ‌گاه از آن صرف‌نظر نخواهند کرد و هم ایران به فروش نفت و گاز خود احتیاج دارد. به‌طوری که حاکمیت ایران چه رژیم خوب و چه بد چه مستبد و چه مشروطه، چه اسلامی و چه غیراسلامی باشد، بدون فروش نفت و گاز نمی‌تواند سرپا بایستد.

واقعیت دوم. کشورهای فقیر و غیرصنعتی به ضرورت عدم توسعه نه چندان نیازی به نفت و گاز دارند و نه توانایی خرید مقادیر معتدله‌ی از این نیرو را دارند. بنابراین در تحلیل نهایی، وابستگی خریدار به فروشنده و فروشنده به خریدار، یک وابستگی متقابل و دو جانبه است. پس ایران همان اندازه به‌عنوان فروشنده به خریدار = دنیای غرب نیاز دارد که خریدار = غرب به ایران نیازمند است.

واقعیت سوم. ایران با مختصات استراتژیکی و انسانی‌اش نمی‌تواند در انزوای مطلق به سر برد. ایران در طول تاریخ با کشورهای دیگر در ارتباط بوده است. در مقطعی برنده و پیروز بوده است که اوج آن فتح بابل به‌دست کوروش و صلور اولین منشور حقوق بشر در جهان است. در مقطعی نیز هم‌چون حمله‌ی اسکندر، حمله‌ی اعراب، حمله‌ی مغول و جنگ‌های ایران و روسیه شکست خورده است. در مواردی هم در نهایت اگر پیروز نشده است خوب از مرزهای خود دفاع کرده است؛ مانند جنگ‌های ایران و روم، جنگ‌های ایران و عثمانی و جنگ اخیر ایران و عراق.

واقعیت چهارم. تجربه‌ی ایران در روابطش با دنیای غرب از عهد صفویه تا امروز نشان می‌دهد که دولت‌های غربی هیچ‌گاه در روابط خود با ایران تابع اخلاقیات و اصول عدل و نصفت نبوده‌اند. پرتغال به زور بر جزایر خلیج فارس مسلط شد و تنها به زور رقیب استعماری‌اش یعنی انگلیس، آن‌جا را تخلیه کرد. روسیه‌ی تزاری پس از غلبه‌ی نظامی بر ایران هفده شهر ایرانی را به قلمرو خود افزود. انگلیس، با تهدید نظامی در سواحل خلیج فارس، ارتش ایران را مجبور به تخلیه‌ی هرات کرد. انگلیس بعدها سعی کرد که با قرارداد ۱۹۱۹ ایران را مثل شیخ‌نشین‌های خلیج فارس رسماً تحت‌الحمایه‌ی خود کند و سرانجام هم هنگامی که خواست خلیج فارس را ترک کند با ترفندهای سیاسی بحرین را از طریق یک «فراندم» بی‌شاخ و دم، از ایران جدا کرد.

به‌دلیل فجایعی که دو دولت بزرگ انگلیس و روسیه‌ی تزاری علیه ایران مرتکب شده بودند، بسیاری از رجال سیاسی ایرانی و ایران‌دوسته علاقه‌مند بودند که با ورود دولتی که سابقه‌ی استعماری در ایران ندارد،

خود را از نفوذ انگلیس و روسیه‌ی رهایی بخشند. این ایرانیان، بسیار کوشیدند که فرانسه آلمان و بعدها آمریکا را به ایران علاقه‌مند کنند تا بدین وسیله از فشار انگلیس و روسیه (= بعدها شوروی) کم شود. حتا دکتر محمد مصدق که در ایران دوستی او شک و شبهه‌ی نیست امیدوار بود که آمریکا در برابر انگلیس و شوروی، از حقوق حقه‌ی ایران دفاع کند. به‌همین دلیل در دوران زمامداری مصدق، شش تن طلای امانی پشوتانه‌ی اسکانس ایران از بانک‌های انگلیس و کانادا به آمریکا حمل شد. اما سرانجام آمریکا هم در سر بزنگاه در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در سرنگون کردن دولت ملی مصدق با انگلیس هم‌دست و هم‌داستان و در غارت منابع نفتی ایران از طریق کنسرسیوم با بریتیش پترولیوم شریک شد و با آن‌که پس از کودتای ۲۸ مرداد، سال‌های مدید بیش‌ترین نفوذ را در ایران داشته قدم مثبتی در جهت تقویت مردم‌سالاری در ایران برداشت. تا شاه ایران، قوی بود در دوران جنگ سرد بیش‌ترین بهره را از او برد و همین که ضعیف شد او را حتا به‌عنوان یک بیمار قابل ترخم و پانهنده‌ی از همه‌جا رانده در خاک خود پذیرفت.

این شواهد مستند تاریخی که از کردار انگلیس، آمریکا و روسیه در این‌جا به‌دست داده شد، تنها نظر و داوری من ایرانی نقاد نیست. خود اروپایی‌ها و آمریکایی‌های منصف نیز بدان اعتراف کرده‌اند. گریم والس Graham Wallas استاد فقید علوم سیاسی LSE، گفته است: «اعضای طبقه‌ی حاکمه‌ی انگلیس همین که از کانال سوئز می‌گذرند اصول اخلاقی خود را پشت سر می‌گذارند و اشخاص تازه‌یی می‌شوند.» به این معنی که یک انگلیسی که در داخل کشور انگلیس و مخصوصاً نسبت به شهروندان انگلیسی، ظلم و اجحاف و تقلب و دسیسه‌چینی را قبیح می‌شمارد و آن را خلاف شرف و شخصیت یک جنتلمن می‌داند همین که سر و کارش با هندی، ایرانی و عرب می‌افتد دروغ و ترفند و خنجر از پشت‌زدن و با پنبه سر بریدن را گناه نمی‌داند و وارد معرکه‌ی می‌شود که تاریخ تلخ استعمار بیانگر آن است.

لرد کرزن وزیر امور خارجه‌ی انگلیس در ماه مه ۱۹۲۲ به سر پرس‌ی لورن که در سمت وزیر مختار انگلیس در ایران عازم کشورمان بود، به خط‌خویشتن توصیه کرده است که:

«مبادا اغفال شوی... وزرا و رجال معلوم‌الحال ایران داخل آدم نیستند. این توله‌سگ‌ها رسم‌شان این است که می‌آیند و استخوانی می‌ریزند و می‌روند! عیناً مانند سگ‌ها... هیچ‌کدام اهمیت خاصی ندارند... مواظب باش که هیچ‌وقت سرت را در مقابل یک ایرانی خم نکنی... در مقابل سیاست‌بازی‌های رجال ایرانی حدّ‌اعلای بی‌اعتنایی را - در عین رعایت اصول ادب - نشان بده و یک روز که فرصتی مناسب به‌دست آمد، مشت محکم به دماغ آن خائن بزن.»

مأمور شدن سیدضیاء و رضاخان میرپنج (سردار سپه / رضاشاه پهلوی بعدی) به‌دست زنرال آیرونساید به کودتای اسفند ۱۲۹۹، نقض بی‌طرفی ایران و اشغال نظامی کشورمان در شهریور ۱۳۲۰ و سرانجام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نمونه‌های دیگر از رفتار غربی‌هاست.

دخالت سازمان امنیت آمریکا = سیا در براندازی دولت منتخب مردم ایران به ریاست زنده‌یاد دکتر محمد مصدق = طرح آجاکس Ajax برای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ / ۱۹ اوت ۱۹۵۳ مستند به اسناد و خاطراتی است که قابل تردید و انکار نیست به‌حدی که خود دولت ایالات متحده از طریق

بانو مادلن اولبرایت (وزیر پیشین امور خارجهی آمریکا) بابت این دخالت شوم در مسائل داخلی ایران از ملت ایران پوزش خواست.

الف. مهم‌ترین خاطرات راجع به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نوشته‌های کرمیت روزولت جاسوس آمریکایی مأمور اجرای طرح آجاکس است.

کرمیت روزولت در نیمه شب دهم مرداد با شخص شاه ملاقات کرد و با رفتن به مخفی‌گاه سرلشکر فضل‌الله زاهدی او را برای پذیرش نخست‌وزیری آماده ساخت. شاه ایران به پیشنهاد روزولت فرمان عزل مصلح و نصب زاهدی را در بیستم مرداد ۱۳۳۲ در رامسر امضا کرد و آن‌ها را مستقیماً برای روزولت فرستاد. به‌رغم نافرجاماندن کودتا در ۲۵ مرداد روزولت با ابتکار شخصی و با استفاده از عوامل معدود ایرانی، کودتای ۲۸ مرداد را سرانجام داد.

ب. مهم‌ترین اسناد راجع به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سند محرمانه‌ی سازمان سیاست. یکی از مأموران سپاه متن توافق‌نامه‌ی انگلیس و آمریکا راجع به کودتا را برای اول بار در روز یکشنبه شانزدهم آوریل ۲۷ / ۲۰۰۰ فروردین ۱۳۳۹ در روزنامه‌ی تایمز نیویورک در آمریکا در مقاله‌ی تحت عنوان *How a Plot Convulsed Iran in 1953 and in 1979* فاش ساخت. توطئه‌ی دو دولت آمریکا و انگلیس بر ضد ایران، بسیار صریح، بی‌پرده و قاطع بود، بدین شرح:

«بخش اول...»

c - تا مصلح بر سر کار است آمریکا هیچ کمک اقتصادی جدیدی به ایران نخواهد کرد و کمک مالی فعلی را نیز قطع خواهد کرد.

d - مصلح باید ساقط شود.

e - جانشین مصلح توسط هر دو دولت [آمریکا و انگلیس] از طریق عواملی که آن را به روی کار آورده‌اند، قویاً حمایت خواهد شد.

f - یک توافق مقبول بر روی نفت [ایران] پیشنهاد خواهد شد، ولی قصد آن نیست که در این امر عجله شود یا مفاد آن بر کشور [ایران] تحمیل گردد.

بخش دوم:

a - شاه در حال حاضر نقطه‌ی مرکزی همه‌ی نیروهای مخالف مصلح است و همین حالت بعدها هم حفظ خواهد شد.

b - اگر شاه همراه این نیروها [ی ضد مصلح] حرکت نکنند مسوولیت سقوط کشور و از دست رفتن استقلال آن به‌طور کامل بر دوش او خواهد بود.

c - اگر شاه با این تمهیدات هماهنگی نکنند اجباراً خاندان سلطنتی او به زودی منقرض خواهد شد. به‌خلاف کج‌فهمی‌های قبلی شاه هر دو دولت ایالات متحده و بریتانیا در گذشته و حال از او حمایت کرده‌اند و می‌کنند ولی اگر شاه اکنون هماهنگی نکنند این حمایت ادامه نخواهد یافت.»

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مسیر طبیعی تاریخ ایران تغییر پیدا کرد. از جهت داخلی، جنبش ضد استبدادی، ضد استعماری و ضد استعماری ایرانیان درهم شکست و دولت مصلح که توانسته بود برابر اصول قانون اساسی مشروطیته اختیارات شاه وقت را به حناقل برساند و با تقویت مردم‌سالاری، شاه را که نماد استبداد شرقی بوده به مقام تشریفاتی و غیرمسوول تنزل دهنده سرنگون شد. از نظر بین‌المللی نیز، حرکت جهانی ضد استعماری و ضد استبدادی یک قدم به عقب رفت. به‌طور ریزتر، امتیاز انحصاری انگلیس بر

منابع ایران، محدود شد و آمریکا در ایران نفوذی فزاینده پیدا کرد.

نفوذ آمریکا بر ایران، موجب شد که اولاً آمریکا در کنسرسیوم نفت شریک شود و ثانیاً درآمد نفت ایران در مسیر منافع آمریکا هزینه شود. شاه ایران از سویی ژاندارم منطقه شد و از سویی، مثل بچه‌ی صغیری از حقوق حاکمیت هزارساله‌ی ایران بر بحرین صرف‌نظر کرد و در مقابل تا بن دندان مسلح گردید و برای حفظ منافع آمریکا با اسلحه‌ی ایرانی و سرباز ایرانی در ظفار جنگید تا یمن کمونیسته عمان و مسقط را به خطر نیندازد. سرانجام هم همان ابرقدرت آمریکا به ژنرال رابرت هویزر آمریکایی در حساس‌ترین اوضاع نظامی و امنیتی ایران در دی ۱۳۵۷ مأموریت داد که به‌رغم توافق‌های رسمی، زیرآب دولت متحد خود را بزند و این از شگفتی‌های تاریخ است. هویزر بی‌اجازه و اطلاع شاه ایران - همان شاه قدر قدرتی که همه‌ی سران دولت‌های جهان تا چند ماه قبل مجیز او را می‌گفتند - به ایران آمد و به قول یکی از امیران ارتش خودمان، شاه مرعوب و تضعیف شده را چون موشی مرده از کشورش بیرون انداخت.

شخص محمدرضا شاه در کتاب پاسخ به تاریخ که آن را در حال سرگردانی در خارج از کشور منتشر کرد، درباره‌ی ژنرال هویزر نوشته است: «من موقعی از ورود هویزر به تهران آگاه شدم که چند روزی بود در تهران سرگرم دید و بازدید افراد بود. قبول آن برایم بسیار دشوار و ناگوار بود. او به همراه سفیر آمریکا با من ملاقات کرد و تنها مسأله‌ی که مورد بحث قرار گرفته این بود که من تاریخ خروج خود را از ایران به وی اطلاع دهم. او کوچک‌ترین اشاره‌ی به ملاقات‌ها و زمینه‌ی فعالیت‌های خود در ایران نکرد!»

مهم‌تر از نوشته‌ی محمدرضا شاه، اظهارات سولیوان - سفیر کبیر آمریکا در تهران در آن وقت - است. وی می‌نویسد: ژنرال الکساندر هیگ فرمانده کل نیروهای پیمان آتلانتیک شمالی = ناتو با مأموریت معاون خودش ژنرال هویزر Huyser در ایران مخالف بود و به همین دلیل که علی‌رغم مخالفت او، این مأموریت به هویزر داده شد از سمت خود استعفا کرد. به گفته‌ی سولیوان، وظیفه‌ی مهم هویزر وادار ساختن فرماندهان و افسران ارتش ایران به ترک سوگند وفاداری به شاه و اطاعت از حکومت غیرنظامی جدید بود. آن‌گاه سولیوان می‌نویسد: «پیامی از واشنگتن دریافت کردم مبنی بر این‌که در اولین فرصت شاه را ملاقات کنم و به او بگویم دولت ایالات متحده‌ی آمریکا مصلحت شاه و مصالح کلی ایران را در این می‌بیند که هر چه زودتر، ایران را ترک کند... من تا آن‌جا که توانستم با لحن ملایم و مهربان مضمون پیام واشنگتن را به شاه ابلاغ کردم. او... با لحنی کم و بیش ملتسانانه گفت: خیلی خوب، اما کجا باید بروم؟»

سولیوان ادامه می‌دهد: «تا این زمان (= یازدهم ژانویه ۱۹۷۹ / ۱۴ دی ۱۳۵۷) اقدامات ما برای خروج شاه از ایران در جهت برنامه‌های آیت‌الله خمینی پیش می‌رفت. روز بعد به اتفاق ژنرال هویزر صبح روز دوازدهم ژانویه ۱۵ / دی یک ملاقات طولانی با شاه کردم... شاه پس از مدتی گفت‌وگو سرانجام استدلال ما را پذیرفت و به ژنرال هویزر گفت که جزئیات برنامه‌ی مسافرت و تاریخ حرکت را با ژنرال ریعی - فرمانده نیروی هوایی - تنظیم نماید. آن روز عصر، من به تلاش دیگری دست زدم، شاید حمایت واشنگتن را از طرح پیشنهادی خود برای نزدیک کردن رهبران نظامی با نیروهای مذهبی اپوزیسیون جلب نمایم. در پیامی که به واشنگتن مخابره

نتیجه: این شواهد تاریخی به حکم آن که گذشته چراغ راه آینده است؛ به ما حکم می‌کند که هر ایرانی که به هر نوعی در باب آینده‌ی ایران می‌اندیشد، نیک بداند که بیگانگان همیشه در پی منافع و مصالح خودشان‌اند و ایران هم باید چنین باشد.

ما ایرانیان، نمی‌توانیم برای همیشه منزوی بمانیم. در سی ساله‌ی اخیر، ایران انقلابی در آغاز کار بر آن بود که انقلاب‌اش را به همه‌ی دنیای اسلام صادر کند و طرحی نو دراندازد. اکثر دولت‌های مسلمان از همکاری با ایران اسلامی، سر باز زدند و در نهایت به حمله‌ی صدام به ایران، آن برنامه‌ی صدور انقلاب، به دفاع مقدس تبدیل شد و پس از هشت سال، با تأخیر چشم‌گیر، در عمل به قبول قطع‌نامه‌های سازمان ملل انجامید. اکنون دیگر بار، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران آن است که با خطابه‌ها، سخنرانی‌ها، شعارها، تظاهرات خیابانی و رزمایش‌های دریایی و هوایی، قدرت‌نمایی می‌کند. هم‌چنان که در برخورد با شهروندان بی‌پناه دگراندیش درون‌مرزی خود هم تا آن‌جا سرسختی نشان می‌دهد که حتا انتشار «نشریه‌ی داخلی دوستداران ماهنامه‌ی حافظ» را برنمی‌تابد و به چون منی که یک وجب خاک ایران را به همه‌ی اروپا و آمریکا نمی‌فروشم، حتا در حدّ مجاز بودن به قلم‌زنی در یک نشریه‌ی داخلی، میدان نمی‌دهد!

به باور ما، این قدرت‌نمایی‌ها، گفتارهای تلخ و رفتارهای تنه به صلاح منافع درازمدت ایران و ایرانیان نیست. مصالح و منافع ملی ما اقتضا می‌کند که حاکمیت، عاقلانه، نقدهایی که به حق در سطح ملی و بین‌المللی از آن می‌شود، بپذیرد و با یک راهکار معقول که به قول خود علمای اصول فقه، «بنای عقلای عالم بر آن است» یعنی نظرخواهی از شهروندان = انتخابات آزاد همگانی، صلح و صفا و امنیت و آرامش را جانشین تهدید و جنگ و خشونت کند. ملت ایران هرچند همیشه از تمامیت ارضی ایران دفاع خواهد کرد، اما صادقانه تحمیل و تحمل هرگونه نزاع، انقلاب، جنگ داخلی، جنگ در مرزها را تکلیف مالایطاق خواهد یافت.

ایران باید با همه‌ی کشورهای جهان روابط طبیعی و معقول داشته باشد، یعنی ضمن حفظ منافع ایران، از تشنج‌زایی و خصومت‌طلبی پرهیز کند. به قول حافظ: با دوستان مروت، با دشمنان: مدارا.

باید واقع‌نگر بود. ایران دارای چنان امکاناتی نیست که نظام بین‌الملل را عوض کند. دولت‌هایی که به دلیل مصالح و منافع خود در رویارویی ایران با غرب، کلمه‌ی چند در دفاع از ایران بر زبان می‌آورند، در نهایت همین که مصالح‌شان اقتضا کند و منافع‌شان تأمین شود، ایران را تنها رها خواهند کرد. سی سال شعار «مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل» منجر به مرگ آن‌ها یا تقویت ایران نشده است. پس هم‌چنان که منافع خریدار و فروشنده یا کارفرما و کارگر با هم متفاوت‌اند و در عین حال این هر دو طرف باید در جایی با هم توافق پیدا کنند تا نه جنس روی دست فروشنده بماند و نه خریدار بی‌مصالح بماند، یا نه کارفرما کارخانه‌اش تعطیل شود و نه کارگر بیکار شود، همین‌طور، نظام سیاسی ایران نیز باید تا فرصت چانه‌زنی دارد، بدون افراط و تفریط هم با دگراندیشان داخلی و هم با کشورهای دیگر جهان به توافقی متناسب و مفید دست یابد.

اکنون، زمان آن فرا رسیده است که ملت ایران با هوشمندی و آگاهی، نخست با خود و سپس با دنیای خارج آشتی کند و شرافتمندانه در سطح ملی، منطقه‌یی و بین‌المللی صلحی پایدار برقرار کند. ای‌دیون باد.

■ حسن امین، مرداد ۱۳۸۷

کردم، نوشتم که منافع ملی ما ایجاب می‌نماید سازش و توافقی بین نیروهای مذهبی و نظامی ایجاد کنیم... در عوض هویزر مرتباً دستوراتی از واشنگتن دریافت می‌نمود که او را به تقویت و احیای نیروهای مسلح برای مقابله با انقلاب ترغیب می‌نمود...»

در نتیجه‌ی این گزارش‌های سولیوان به رییس‌جمهور آمریکا، مأموریت ژنرال هویزر همان شد که سولیوان می‌خواست چنان که ارتشبد عباس قره‌باغی می‌نویسد: «ژنرال هویزر اظهار کرد من امشب با رییس‌جمهور صحبت کرده و پیشنهاد شما را خواهم گفت. در ملاقات بعدی از ژنرال هویزر سوال کردم. نتیجه‌ی صحبت با آقای کارتر چه شد؟ جواب داد: فکر می‌کنم خوب است تیمسار با مهندس بازرگان و دکتر بهشتی - نمایندگان جبهه‌ی مخالفین و [آیت‌الله] خمینی - ملاقات بکنید.» و بدون این‌که منتظر جواب از طرف من بشود بلافاصله از ژنرال گس خواست که شماره‌ی تلفن آن‌ها را برای ما بیاورد.»

داوری قطعی در باب علل و عوامل واقعی سقوط مصدق امروز براساس اسناد بر این قرار گرفته است که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دست‌پخت انگلیس و محصول مستقیم سازش آمریکا با طرح براندازی به همراهی شاه و اشرف پهلوی و با مشارکت عملی تعدادی از ایرانیان ناراضی بود که آگاهانه همگام با شبکه‌ی خارجی حرکت می‌کردند و عده‌یی رجّاله‌ی نادان و فرصت‌طلب هم در آخرین لحظات به‌عنوان سیاهی لشکر به کودتاجویان پیوستند.

اگر در پرونده‌ی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، امریت انگلیس و آمریکا و عاملیت تعدادی قلیل از عوامل خارجی و داخلی مسلم و محرز است، اما شناسایی علل و عوامل سقوط رژیم شاه و بروز حکومت اسلامی هنوز زود است. در عین حال، اگر کسی تأثیر سیاست‌های جهان دو قطبی را دست کم به‌عنوان یکی از علل بروز این حادثه‌ی عظیم قبل از فروپاشی شوروی انکار کند، شخص بسیار آگاه و پخته‌یی - در نظر من - نیست.

واقعیت پنجم: دولت‌های غربی در دعوی خود در خصوص احترام به حقوق بشر، حفظ محیط زیست و انتقال فن‌آوری به کشورهای در حال توسعه صادق نیستند. برای مثال، آمریکا روابط حسنه‌یی با عربستان سعودی و اسرائیل دارد. آیا پرونده‌ی این کشورها در زمینه‌ی حقوق بشر خیلی پاک‌تر از رژیم سابق و لاحق ایران است؟

واقعیت ششم: از همه مهم‌تر، غربی‌ها لااقل در ارتباط با ملل شرق، دوست و دشمن به مفهوم سنتی ندارند؛ در هر اوضاعی فقط به منافع خود می‌اندیشند و رفتارشان با شاهان پهلوی و صدام نمونه‌ی جدی و شاهد صادق درستی این گفتار است. در کودتای اسفند ۱۳۹۹ رضاشاه را آوردند و در شهریور ۱۳۲۰ او را بردند. محمدرضاشاه را در شهریور ۱۳۲۰ بر تخت نشاندند، در مرداد ۱۳۳۲ شاه فراری را از رم با کودتای ۲۸ مرداد به ایران برگردانند اما در ۱۳۵۷ او را حتا به‌عنوان پناهنده هم به کشور خود نپذیرفتند. صدام حسین نیز تا با اسلحه‌ی عراقی و سرباز عراقی علیه جمهوری اسلامی ایران که می‌خواست اسلام انقلابی را به همه‌ی جهان صادر کند، می‌جنگید، مورد حمایت غرب بود، بعد که به کویت حمله کرد، یک مرتبه پرونده‌ی سلاح‌های شیمیایی و هسته‌یی یا نقض حقوق بشرش، طوری رو شد که گویی آمریکا یک شبه از خواب‌گران بیدار شده است و برای اول‌بار از حکومت ضد‌انسانی صدام باخبر شده است و لذا برای حفظ صلح جهانی، به اشغال عراق دست زد.